

مینوی ویراستار خاموش!

محمد دهقانی
مترجم و نویسنده



کتابخانه استاد مجتبی مینوی، که بنا بر وصیت وی از سال ۱۳۵۶ در اختیار «بنیاد شاهنامه» (پژوهشگاه علوم انسانی) فعلی قرار گرفت، گنجینه فرهنگی بی نظیری است، نه فقط به این دلیل که شامل دهها هزار کتاب و بیش از صد نسخه خطی نفیس است، بلکه بیشتر از این حیث که حاشیه بسیاری از کتابها و دفاتر آن مزین است به نوشته‌ها و حتا نقاشی‌ها و خطاطی‌های هنرمندانه او. یک سالی می‌شود که به دعوت و همت پژوهشگاه علوم انسانی و هیأت امنای کتابخانه مینوی مشغول مطالعه و تفحص در کتب و مجلات و اسناد آنم و بسیاری نکته‌ها و مطالب درخور توجه ادبی و تاریخی و هنری از حواشی آن‌ها استخراج کرده‌ام که تقریباً همگی نوشته مینوی است و با همه اهمیت که دارد متأسفانه بیش از چهل سال است که مغفول مانده و کسی چنان که باید عنایتی به آن‌ها نکرده است. یکی از وجوه مهم این حواشی انتقادهایی است که مینوی از کارشاعران و نویسندگان و پژوهندگان معاصر خود کرده است و این انتقادهای که گاه با لحنی ستیهنده و پر خاشگرانه بیان شده، غالباً حاوی نکات علمی ارزشمندی درباره تاریخ و ادبیات گذشته و معاصر ایران است. مینوی، با توجه به مجموع آثاری که در کتابخانه‌اش می‌بینیم، دانشمندی بسیار کنج‌کاو و پر مطالعه و وسیع‌المشرب بوده و ضمناً بسیاری از خواننده‌های خود را با دقت و تیزبینی و سواس‌گونه‌ای ارزیابی و بعضی نوشته‌ها و ترجمه‌ها را نیز که بیشتر به آن‌ها علاقه‌مند بوده ویرایش و حتا غلط‌گیری مطبعی می‌کرده است. او یادداشت‌های تصحیحی و انتقادی خود را، چنان که پیداست، با سرعت و به شیوه‌ای قلم‌انداز در حین مطالعه کنار صفحات می‌نوشته و ظاهراً فرصت نمی‌کرده یا نمی‌خواست آن‌ها را با مترجمان یا نویسندگان مطالب در میان نهد. از این حیث، به گمانم می‌توانیم او را «ویراستار خاموش» بنامیم؛ زیرا کار دشوار حک و اصلاح نوشته‌های دیگران را در سکوت و خلوت خود و گویا فقط از روی لذت و علاقه شخصی انجام می‌داده و نتیجه را هم کم‌تر به اطلاع کسی می‌رسانده است.

یادداشت‌ها و حواشی اصلاحی و ویرایشی مینوی به قدری مفصل است که می‌شود آن‌ها را برحسب نوع یا موضوع‌شان به بخش‌های مختلف (تصحیح و تحقیق و ترجمه و شعر و داستان یا ادبیات و تاریخ و سیاست و اجتماعات) تقسیم کرد و در باب هر یک مقاله یا کتابی تدارک دید. در اینجا عجالتاً فقط بخش کوچکی از این یادداشت‌ها را، بی آن که قصد تبویب آن‌ها را داشته باشم، و فقط برای نشان دادن شمه‌ای از شیوه انتقاد و

ویرایش مینوی، به اطلاع خوانندگان علاقه‌مند می‌رسانم. پیش از آن که وارد اصل موضوع شوم، لازم می‌دانم اشاره کنم که بعضی از یادداشت‌هایی که در حواشی کتاب‌های مینوی می‌بینیم از خود او نیست، بلکه آثار قلم بعضی از دیگر مشاهیر روزگار اوست که در نوع خود واجد اهمیت است، مانند یادداشت ذیل از خلیل ملکی که آن را در صفحه آغازین کتابی به نام *Words and Idioms* یافتیم. تقدیم‌نامه انگلیسی کتاب که بنی‌دانم نوشته کیست نشان می‌دهد که کتاب در یازدهم نوامبر ۱۹۴۵ (یعنی بیستم آبان ۱۳۲۴) به مینوی اهدا شده است. در آن زمان مینوی در لندن بوده است. خلیل ملکی ظاهراً با او در خانه یکی از دوستان خود دیدار کرده و این یادداشت را در آغاز کتاب نوشته است:

از علاقه آقای مینوی به فارسی صحیح خیلی مشعوف شدم و از مصاحبت ایشان استفاده نمودم. ای کاش ایشان و شاگردان مکتبشان آن اندازه که علاقه به کلمات و عبارات دارند نصف آن را لااقل نسبت به مفاهیمی نشان می‌دادند که کلمات حکایت از آن‌ها می‌کند. ای کاش ایرانیان مقیم خارجه توجهی به واقعیات اجتماع کنونی ایران داشتند و قدم‌هایی برای روشن کردن ذهن ایرانیان در مبارزه زندگی امروز نشان می‌دادند. به مناسبت تعطیل آخر هفته در منزل دوست عزیز آقای کریوس لو نوشته شد.

۴۵/۱۱/۱۱ - خلیل ملکی

گاهی نوشته یا شعری نقاشی‌ای در حاشیه کتابی می‌بینیم که ربطی به موضوع آن ندارد و بیشتر حاکی از روحیه حساس و هنرمندانه مینوی است، مانند این شعر که نوعی بئالشکوی از احوال زمانه است و آوردن آن در اینجا به گمانم خالی از لطف نباشد. این شعر را مینوی در پایان کتابی به نام *Love, War and Fancy* از سر ریچارد برتون، دیپلمات و شرق‌شناس بریتانیایی (۱۸۲۱-۱۸۹۰)، نوشته است:



همه‌ی طرح‌ها
به قلم
مجتبی مینوی
است.

مرا یار بی دست و پا می‌پسند	ز جمع خلائق جدا می‌پسند
مرا گوید او بندوبست مشاغل	کسی را سزد کودغا می‌پسند
در این عصر بی عقلی و تنگ چشمی	خرد اشتغالت کجا می‌پسند
رها کن چنین بی‌خرد مردمان را	گزین مسلکی کان خدا می‌پسند
تو آبی که گفتار و اندیشه‌ات را	خداوند ارض و سما می‌پسند
و گرنه هویدا که باشد که گویم	خواهد مرا یا مرا می‌پسند
نشان حقیری آن امر باشد	چو آن امر را رهنما می‌پسند
چه غم گرنه شایسته درس دادن	مرا آن مهندس رضا می‌پسند
به خانه نشینم نویسم کتابی	که آن را محمدرضا می‌پسند

چون تاریخ وصول کتاب مذکور به دست مینوی ۲۵ فوریه ۱۹۶۸ (ششم اسفند ۱۳۴۶) بوده است، شعر بالا هم لابد در سال ۱۳۴۷ یا به احتمال قوی ۱۳۴۸ سروده شده است، چون مینوی در همان ۱۳۴۸ به دستور دکتر فضل‌الله رضا بازنشسته شد. در این شعر مقصود از «هویدا» امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر مشهور دوره پهلوی، مقصود از «رهنما» مجید رهنما، وزیر علوم وقت، و منظور از «مهندس رضا» دکتر فضل‌الله رضا رئیس دانشگاه تهران در آن سال هاست. «محمدرضا» هم که معلوم است کیست. از این‌ها که بگذریم، خوشنویسی‌ها و طرح‌ها و نقاشی‌های بسیاری هم در صفحات سفید آغاز و پایان یا حتا روی جلد کتاب‌های مینوی می‌بینیم که کار خود اوست و بعضی از آن‌ها حاکی از استعداد فوق‌العاده او در هنر نقاشی و گرافیک است. تصویر بعضی از نقاشی‌ها و طرح‌های او را از باب تنوع در اینجا آورده‌ام.

مینوی از همان نخستین شماره مجله یغما با حبیب یغمایی همکاری داشته و تقریباً همه مطالب این مجله را پس از انتشار به دقت می‌خوانده و ایرادها و اغلاطی را که به نظرش می‌رسیده در حاشیه صفحات یادداشت می‌کرده است. در شماره نخست این مجله (فروردین ۱۳۲۷) وی، پس از آن که سرمقاله حبیب یغمایی را غلط‌گیری کرده و خطاهای نگارشی آن را یادآور شده، به سراغ قصیده‌ای رفته که سروده حسین سمیعی (ادیب السلطنه) است و چنین آغاز می‌شود:

جهان و هرچه در آن هست منتهی به فناست	به چیز فانی دل مرد نهد ارداناست
به روی آب بود پایه بنای جهان	بر آب خانه منه، کان نه شیوه عقلاست

در این قصیده هفتاد بیت، شاعر پس از پند و اندرزهای معمول اخلاقی و دینی، یکباره به سراغ جهان سیاست و سیاست جهانی می‌رود و می‌سراید:

زمام کار جهان در کف تنی چند است	که دست‌های خلائق زدستشان به خداست
بین زدشمنی چند تن چه غوغایی	در آسیا و اروپ و آمریکا و آفریقا است

و پس از یادکرد «فجایی که در این عصر روی کار آمد» قصیده خود را با تضمین دوبیت از حافظ و انوری به پایان می‌رساند. مینوی درباره این شعر نوشته است: «غالب ابیات آن مهمل و سست و بی‌معنی است» و تذکر داده که قدما همین حرف‌ها را «بهتر گفته‌اند» و اشکالات دیگری هم بر شاعر گرفته است. پس از آن به سراغ داستانی رفته که خودش از کوئیلر کوچ (Quiller Couch) نویسنده انگلیسی ترجمه و در همین نخستین شماره یغما منتشر کرده است. ترجمه خود را نیز تصحیح کرده و یادداشت‌هایی بر آن نوشته است. دکتر محمد معین هم در این شماره یغما مقاله‌ای دارد به نام «مروک». مینوی معین را نیز از نیش نقد خود بی‌نصیب نگذاشته

و در کنار این جمله او که «حمزه اصفهانی و مؤلف مجمل التواریخ کتاب مروک را در ردیف کتب کلیده و دمنه و بوداسف و بلوهر و سندباد یاد کرده اند» نوشته است: «کجا؟ مهمل فرموده است!» معین در ادامه مقاله اش مدعی شده است که «احتمال قوی می رود که کتاب مروک نیز متعلق به عهد ساسانی باشد. نگارنده با محققان ایرانی و خاورشناسان اروپایی در این باب مذاکره کرد و...». مینوی زیر «خاورشناسان اروپایی» خط کشیده و خطاب به معین نوشته است: «کجا دیدی شان؟!»

شماره مورد بحث مجله یغما حاوی شعری از دکتر عدی آذرخشی هم هست که ظاهراً آن را در پاریس سروده و برای یغمایی فرستاده است. یکی از ابیات آن این است:

آن سیه پوش چو از پرده شب رخ بنمود جان من روشنی از تیرگی شام گرفت

مینوی به مطایبه در کنار آن نوشته است: «از چادر به سر خوشش می آید!»

«لغت نامه آئین مسیح در زبان فارسی» عنوان مقاله قمرآریان (همسر دکتر عبدالحسین زرین کوب) است که در فرهنگ ایران زمین (ج ۸، بهار و تابستان ۱۳۳۹، صص ۲۲۱-۲۴۸) منتشر شده. مینوی اولاً به نویسنده ایراد گرفته که چرا مثلاً در عبارات ذیل برای فاعل جمع بی جان هم فعل جمع به کار برده است و هم فعل مفرد: «بعضی دیگر از این گونه الفاظ و عبارات آن هائی هستند که از طرز معیشت و پیشه و حرفه نصاری وارد زبان و لغت فارسی شده اند مثل لغاتی که مربوط به حرفه طبیبان و کشیشان بوده است» (ص ۲۲۱). ثانیاً به اقوالی که آریان از منابع کهن عربی یا از ایران شناسانی چون مینورسکی نقل کرده (ص ۲۲۵) ایراد گرفته و در حاشیه نوشته است: «سندش گفته های شوهرش است». ثالثاً در کنار شرحی که آریان درباره سرکش، خنیاگر عهد ساسانی، آورده و نام او را به سرگیس یونانی ربط داده (ص ۲۳۳) از سرانکار نوشته است: «چه ربطی به مسیحیت دارد؟ ذیل مدخل «مناره» هم قمرآریان توضیحی آورده است (ص ۲۴۵) که مینوی درباره اش چنین نوشته: «این را حتماً خانم آریان ننوشته است!» ظاهراً منظور مینوی این است که نویسنده آن مطلب هم دکتر زرین کوب است.

در همان فرهنگ ایران زمین (ج ۱۲، ۱۳۴۳، صص ۳۲۳-۳۲۹) جلال آل احمد مقاله ای دارد با عنوان «اشاره ای بسیار دیرآمده بر «لهجه رامند» که چنین آغاز می شود: «سروران عزیز این فقیر، اعنی اداره کنندگان محترم فرهنگ ایران زمین، مثل همه کارهای خویشان در بهار ۱۳۳۴ رساله لغات فارسی رامند را منتشر کردند... البته شادی ها کردیم و فقیر این نوید را به دل خودش داد که حالا دیگر فارغ از نبش قبر، کارتات نشینی ها... را دنبال خواهد کرد و...» مینوی از شیوه نگارش جلال که آمیخته به طنز و تسخر است عصبانی شده و کنار این سخنان نوشته است: «این چه شیوه احمقانه و مچگانه ای است که این مرد در نوشتن پیش گرفته». جلال آل احمد و سیمین دانشور با مشارکت هم ترجمه ای از داستانی هندی را در یغما (۱۳۴۴، صص ۱۹۵-۲۰۰) منتشر کرده اند که در آن این جمله دیده می شود: «به تنها مطلبی که می اندیشید رهایی از آن سوارکاری ناراحت بود» (ص ۱۹۶). مینوی آن را چنین تصحیح کرده است: «تنها به این می اندیشید که از آن سوارکاری ناراحت رهایی یابد».

در بهمن ۱۳۰۴ مقاله‌ای از عبدالحسین آیتی «راجع به تولد ابوعلی سینا» در آینده (س ۱، ش ۷، صص ۴۱۴-۴۱۶) منتشر شده است. در این مقاله نویسنده خواسته است ثابت کند که ولادت ابن سینا در ۳۷۰ قمری واقع شده نه در ۳۷۵. اما چون کاتبان ۳۷۰ را با صفر توخالی نوشته‌اند، بعدها به خطا آن را ۵ خوانده و تاریخ تولد حکیم را پنج سال جلوتر برده‌اند. مینوی در شماره بعدی مجله، با نام مستعار «پژوهنده»، نقدی بر این مقاله نوشته و بعداً در کنار متن چاپی مقاله خود مطالب تند دیگری هم افزوده و درباره عبدالحسین آیتی نوشته است: «آیتی است از حکایتی که شیخ بزرگوار شیراز در کتاب گستان آورده است که «شیادی گیسوان بافت که من...» الی آخر الحکایه». آیتی در مقاله مذکور مدعی شده است که قضیه تاریخ تولد ابن سینا را «سال‌ها بود که... به طوری که ذکر شد به نظریه خود حل کرده بودم». مینوی این دعوی او را به ریشخند گرفته و درباره اش چنین نوشته است: «و این قضیه که سال‌ها بود که ایشان به طوری که ذکر شد به نظریه خود حل کرده بودند از قبیل آن مهملی است که شخصی خواست با هزار دلیل ثابت کند تازه هزار و یک مهمل شد و غریب این است که ایشان این تحقیق عجیب را یک مرتبه در روزنامه ستاره ایران و مرتبه ثانی برای تأکید خدمت در مجله آینده به درج رسانیده‌اند و در حقیقت مانند آن جوان که وزیر خارجه آلمان در حق او گفت مملکت آلمان را به چهار پنج زبان در دنیا سرافراز می‌کند ایشان هم عالم فضل و تتبع تاریخی ایران را دو بار بدین مقاله زینت داده و خدمه للتاریخ به نگارش چنین سطوری که زاده آن هوش خداداد است مبادرت نموده‌اند» (کلمات و عباراتی که با حروف سیاه مشخص شده همه از آیتی است).

یکی از کسانی که مینوی سخت با او از در مخالفت درآمده و هیچ‌یک از نوشته‌هایش را نمی‌پسندد ابراهیم باستانی پاریزی است. در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (س ۹، ش ۱، مهر ۱۳۴۰، صص ۹۴-۱۴۲) مقاله مفصلی از باستانی پاریزی می‌بینیم با عنوان «منابع و مأخذ تاریخ کرمان». مینوی بارها واژه «تکرار» را در حاشیه مقاله آورده و این جمله را هم به آن افزوده است: «چقدر مکرر گوورده دراز است» (ص ۹۹). باستانی مقاله دیگری در راهنمای کتاب (س ۱۲، ش ۷ و ۸، مهر-آبان ۱۳۴۸، صص ۴۲۲-۴۳۷) منتشر کرده که عنوانش این است: «شاهنامه آخرش خوش است». به عقیده او، کسانی که درباره شاهنامه و «در هوای فردوسی کار کرده‌اند» اغلب «جزای سنماریافته و در واقع - برخلاف آن‌ها که با حافظ لاس زده‌اند - بدعاقبت بوده‌اند!» (ص ۴۲۲). باستانی نخستین این بدعاقبت‌ها را «یعقوب لیث صفاری» می‌داند و با استناد به قصه‌ای که در مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری آمده است مدعی می‌شود که شاهنامه را حبشیان از خزانه یزدگرد به غنیمت بردند و ترجمه کردند و «از آنجا به دکن و سایر ممالک هندوستان رسید» و «یعقوب لیث کس به هندوستان فرستاد و آن نسخه بیاورد و...» مینوی کنار این مطلب نوشته است: «اعتمادی بر این خبر نیست و یعقوب با شاهنامه ارتباطی نداشت». یک صفحه بعد در همان مقاله باستانی پاریزی به سراغ ابومنصور عبدالرزاق رفته و جنگ او با سامانیان و مسموم شدنش به فرمان و دسیسه و شمشگیر زیاری را شرح داده و گفته است: «نکبت شاهنامه نه تنها ابومنصور را گرفت بلکه دامنگیر پسرش منصور نیز شد» (ص ۴۲۴). مینوی اولاً به سبک نوشتار آمیخته به شوخی باستانی ایراد گرفته و نوشته است: «شوخی و باری را با مطالب جدی هم مخلوط می‌کند». ثانیاً تذکر داده است که «بدعاقبتی ابومنصور چه ربطی به شاهنامه داشت؟»

به دنبال سرگذشت ابومنصور، باستانی از دقتی سخن گفته و ادعا کرده است که او «به فرمان نوح بن منصور سامانی به نظم شاهنامه پرداخته است». مأخذ وی برای این ادعا ظاهراً مقدمه پورداود بریژن

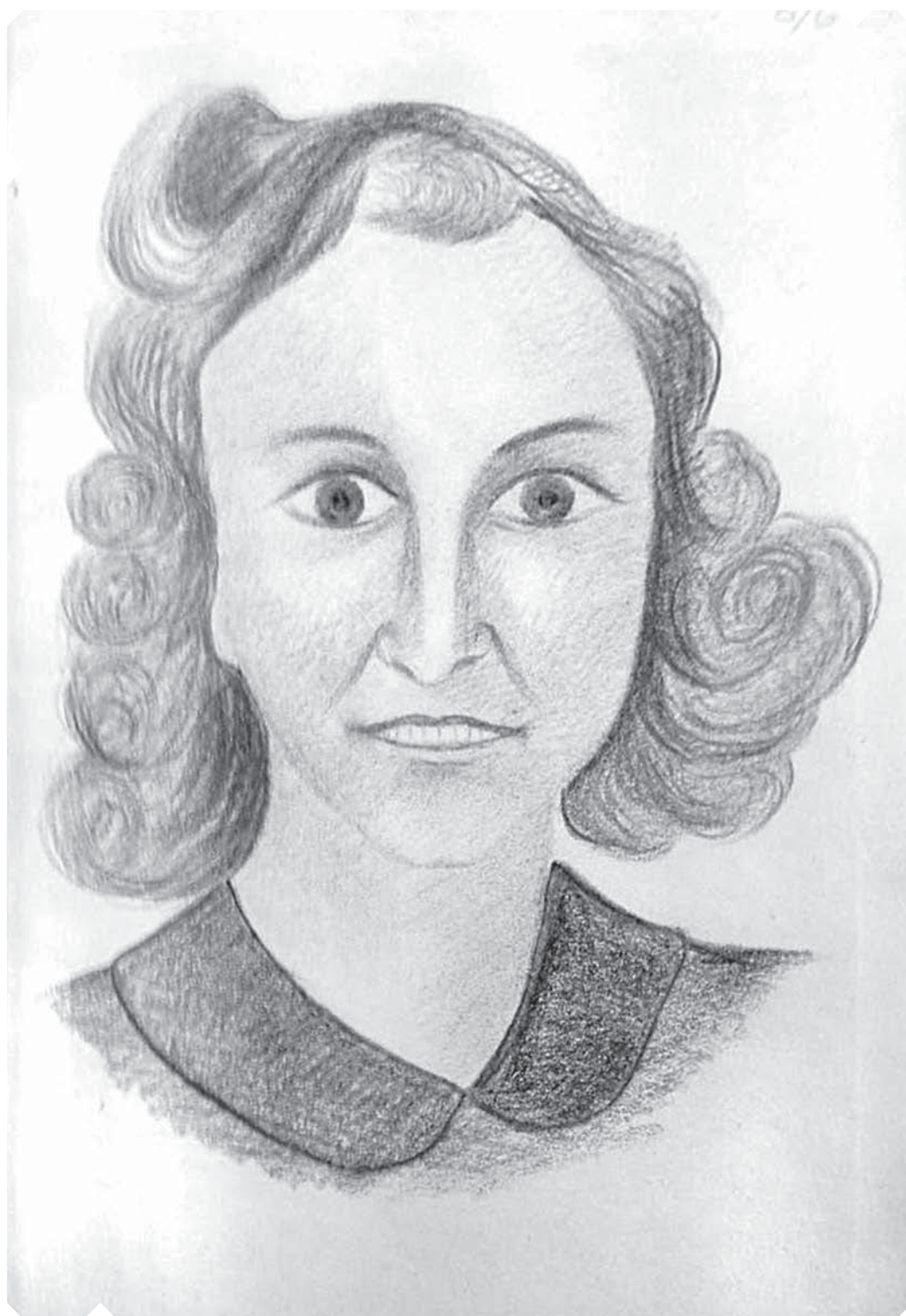
With a Foreword by
The Right Hon. L. S. AMERY, &c.



London

GEORGE ALLEN & UNWIN LTD

RESKIN HOUSE • MUSEUM STREET



و منیژه است. مینوی پرسیده: «اواز کجا می‌داند؟» چه کسی چنین خبری گفته؟» باستانی سپس به نقل از مقدمهٔ ادیب‌المالک بر شاهنامه چنین می‌آورد: «سرنوشت خود فردوسی که دیگر از همه معروف‌تر است. اواز» شیخ محمد معشوق طوسی علیه‌الرحمه - که از جمله اولیاءالله بود - استمداد کرد و شیخ فرمود که میان ببند و زبان بگشای که به مقصود خواهی رسید». فردوسی به سرودن شاهنامه پرداخت و... مینوی در باب این سخنان باستانی نوشته است: «همهٔ اسناد سست و ضعیف و نامعتبر را ردیف می‌کند». مقدمهٔ ادیب‌المالک بر شاهنامه را هم «نامعتمد» دانسته است.

در حاشیهٔ یکی دیگر از مقاله‌های باستانی که با عنوان «مریدان مرادجوی» در یغما (س ۲۲، تیر ۱۳۴۸، صص ۱۸۸-۱۹۶) منتشر شده، مینوی چنین نوشته است: «در سندهای معتبر و نامعتبر هر چه دیده و هر چه از افواه شنیده و در قوطی هیچ عطاری یافت نمی‌شود همه را دنبال هم انداخته است. چند تا غلط هم در چاپ به آن‌ها اضافه شده است و این آش شله قلمکار شده است که می‌بینید!» در همان مجلد ۲۲ یغما (شهریور ۱۳۴۸، ص ۳۱۶) مقالهٔ دیگری از باستانی پاریزی می‌بینیم با عنوان «از پاریز تا پاریس». مینوی بالای این عنوان نوشته: «گویا به پاریس سفر کرده فقط از برای آن که این عنوان را به مقالهٔ خود بدهد» و در صفحهٔ بعد هم افزوده است: «غیر از گله و دشنام از این مرد ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم».

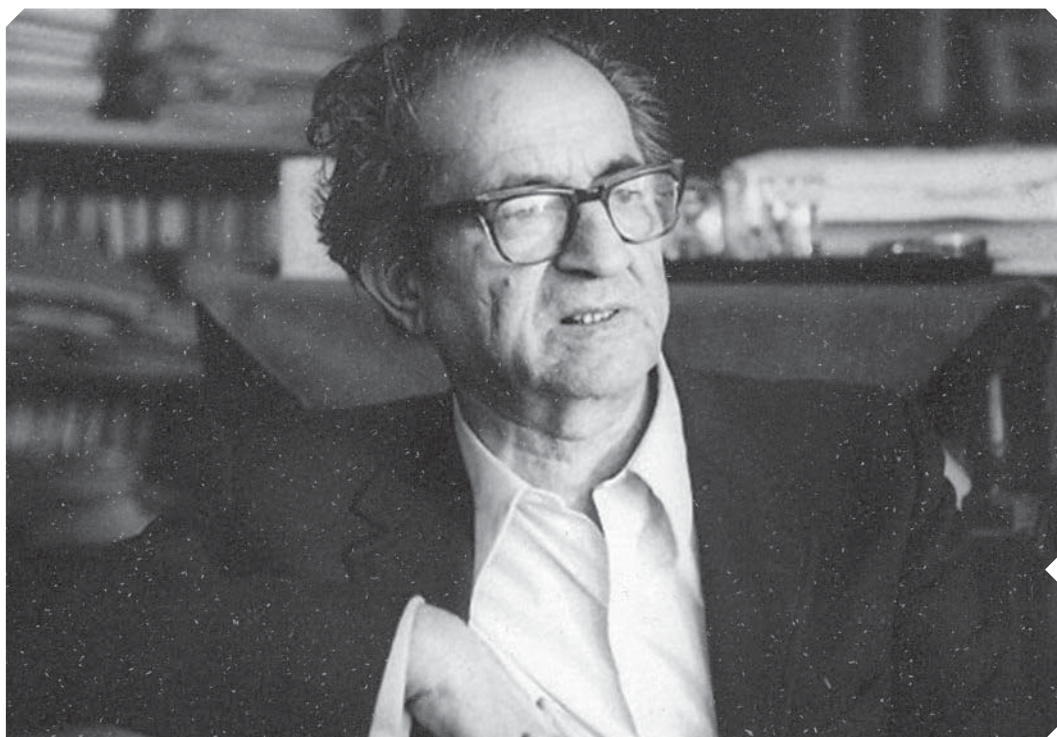
در سال ۱۳۵۲، باستانی سلسله مقالات در ده شمارهٔ مجلهٔ یغما منتشر کرده است، ذیل عنوان «تن آدمی شریف است». در بخش نهم این سلسله مقالات (ص ۵۵۱)، نویسنده برای مطلبی تاریخی خوانندگان را به مقالهٔ خودش ارجاع داده است. مینوی کنار سخن او این جمله را نوشته است: «سند گفتارهای او هم گفتارهای خود اوست!» و سایر لغزش‌های او را نیز یادآور شده است. در سال ۱۳۵۳ هم باز سلسله مقالاتی از باستانی، تحت عنوان «اشاره‌ای به گرفتاری‌های قائم‌مقام در کرمان و یزد»، در یغما منتشر شده که مینوی بالای یکی از بخش‌های آن (بهمین ۱۳۵۳، ص ۶۴۷) نوشته است: «در باب قائم‌مقام است یا حماسهٔ روستازادگان؟» در حقیقت هم باستانی موضوع اصلی مقالهٔ خود را از یاد برده و هم خود را یک سره مصروف معرفی بزرگان و هنرمندانی کرده است که از دهات و روستاهای ایران برخاسته و به جاه و شهرتی رسیده‌اند.

داوری نهایی مینوی را در باب باستانی پاریزی و نوشته‌های وی می‌توان در حاشیهٔ یکی از شماره‌های مجلهٔ سخن دید. محمود کیانوش در مقاله‌ای با عنوان «آگاهی نویسنده: حکایتی و شکایتی» (سخن، س ۲۳، صص ۱۲۳۴-۱۲۴۰) چنین نوشته است: «وقتی که نوشته‌ای را می‌بینم و در آن با تصویر انسان سرگشتهٔ دردمندی همچون خود روبرو می‌شوم، به خشمی رقت‌آمیز می‌آیم. مگر نویسنده‌ای هم نوعی پیشه است که اگر جامعه‌ای از آن پیشه محروم ماند، یکی از نیازهای زیستی او برنیامده باشد! همین که قصبه‌ای به وجود آید، خیلی زود نانوا و بقال و قصاب خود را می‌یابد، و اینان اگر در کار خود ماهر نباشند، ماهرانی خواهند بود که جایشان را بگیرند. اما نوشته‌ها در شمار نیازهای زیستی مردم نیستند، و تومی نویسی و به نوشتن مشهور می‌شوی، و مردم را به باطل خواندن عادت می‌دهی، و هیچ کس نیست که بی‌مهارتی تو را دریابد و از پیشخوان دکه‌ات بیرون بکشد». مینوی در کنار این سخن محمود کیانوش چنین نوشته است: «این خیلی مناسب حال باستانی پاریزی است». یکی دیگر از مشاهیر معاصر، که مینوی مخصوصاً با نگرش ایدئولوژیک او در باب ملیت ایرانی و زبان فارسی مخالفت ورزیده، ابراهیم پورداود است. نخست باید اشاره کنم که مینوی در مقاله‌ای با عنوان «اصرار بسیار مایهٔ افساد می‌شود» (یغما، س ۹ (۱۳۳۵)، ش ۱۰، صص ۴۳۳-۴۳۹) دیدگاه متعصبانهٔ پورداود را «در بارهٔ اخراج لغات بیگانه از فارسی» (همان، ص ۴۳۶) به تفصیل نقد و نفی کرده است. علاوه بر این، اشارات و

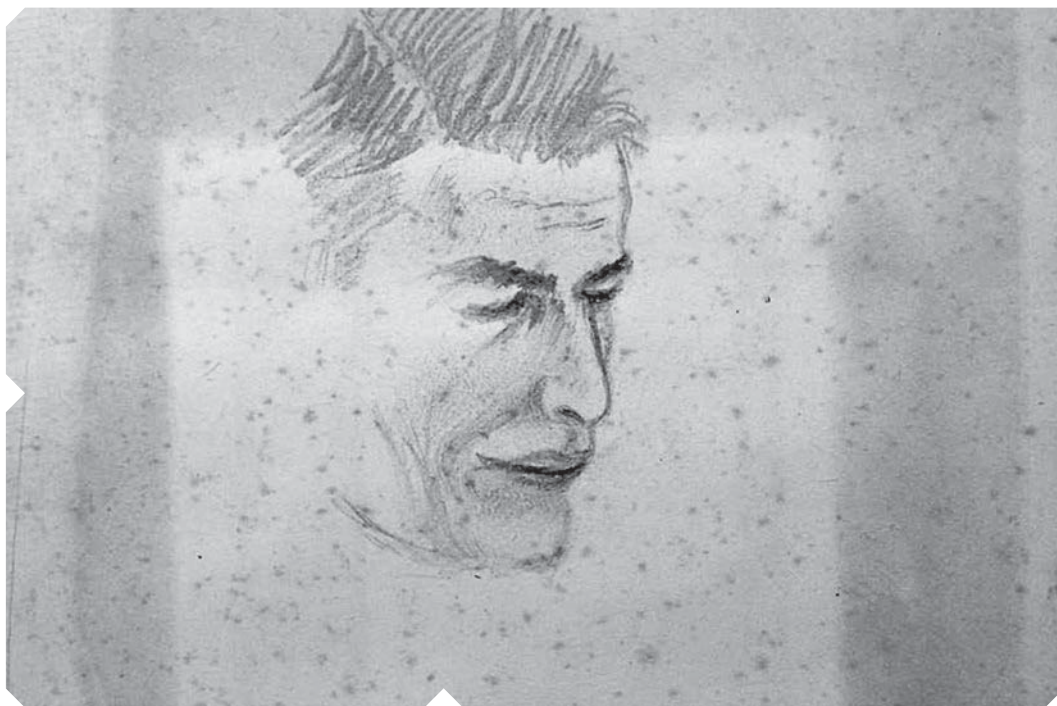
تذکرات او در حاشیه بعضی از مقالات پورداود نشان می‌دهد که به تحقیقات او هم چندان اعتقادی نداشته و آن‌ها را به قول امروزی‌ها نوعی کپی‌برداری از آثار فرنگی‌ها می‌دانسته است. در سال دوم مجله یغما (اسفند ۱۳۲۸، صص ۵۵۶-۵۶۱) پورداود مقاله‌ای دارد با عنوان «یونجه (اسپست)». مینوی بالای آن چنین نوشته است: «تمام این مقاله از کتاب *Sino-Iranica* تألیف لافور، در لفظ Alfalfa (ص ۲۰۸ الی ۲۱۹) گرفته شده است» یعنی این که پورداود حاصل زحمت لافور را ترجمه و به نام خود منتشر کرده است! در شماره بعدی یغما (فروردین ۱۳۲۹، صص ۸-۱۴) نیز مقاله دیگری از پورداود می‌بینیم که عنوان «شکر» دارد. مینوی باز تذکر داده است که «مأخذ عمده مطالب این مقاله کتاب *Sino-Iranica* است». سال‌ها بعد پورداود در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (س ۱۰، تابستان ۱۳۳۷، ش ۲، صص ۱۶۵-۲۰۲) مقاله‌ای منتشر کرده است با عنوان «آتورپاتکان و چیچست و سولان و سهند». به نوشته مینوی، «تمام مقاله از کارهای مارکوارت باید گرفته شده باشد». بعد هم در سراسر مقاله ایرادهای نگارشی و مفهومی مختلفی یافته و آن‌ها را در حاشیه صفحات یادآور شده است. از باب نمونه، پورداود در پایان مقاله واژه فرنگی «گاز» را به کار برده و نوشته است: «هماره از آنجا گاز برخاسته هوای پیرامون را آن چنان سنگین می‌کند که جاندارانی به نزدیک آن نتواند رفت» (ص ۲۰۲). مینوی زیر واژه «گاز» خط کشیده و این جمله طعن آمیز را در حاشیه نوشته است: «این البته فارسی خالص و لسان کیومرث گلشاه است!»

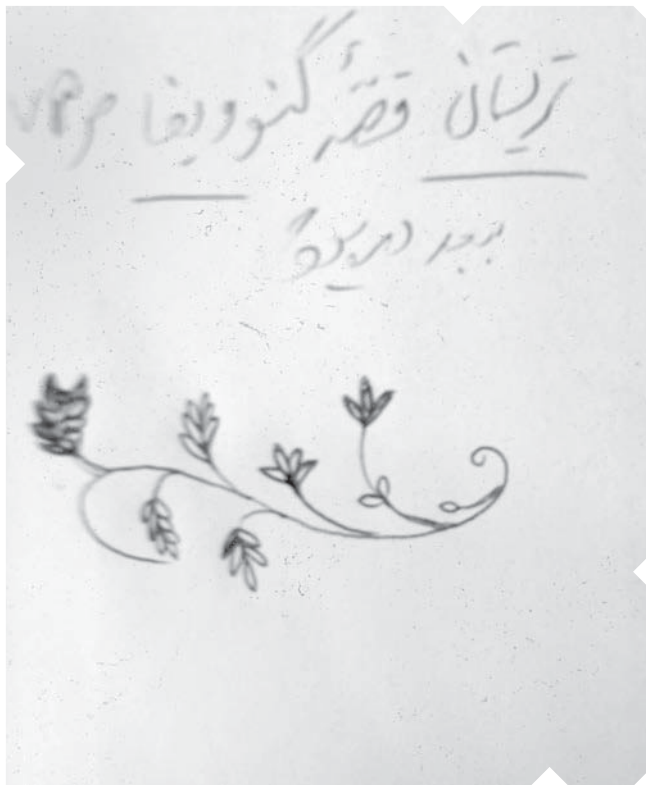
نویسنده مشهوری چون جمالزاده هم از نگاه منتقدانه مینوی در امان نمانده و در ترجمه‌ها و نوشته‌های او نیز مینوی اشکالات متعددی یافته و آن‌ها را ویرایش کرده است. برای نمونه باید اشاره کنم به ترجمه‌ای که جمالزاده از ویلهلم تل اثر شیلر انجام داده و بنگاه ترجمه و نشر کتاب آن را در سال ۱۳۳۴ منتشر کرده است. در صفحه ۴۰، جمالزاده این توضیح را درباره «زیزفون» یا «درخت شیردار» آورده است: «به آلمانی لینده Linde به فرانسوی تیپول». مینوی افزوده است: «به ترکی خلامور، در فارسی هم چهارپنج اسم دارد ظاهراً راشن یکی از آن‌هاست». در صفحه ۵۰، چنین جمله‌ای می‌بینیم: «هرکس در امتثال این اوامر و احکام کم‌ترین مسامحه‌ای روا دارد جان و مالش به او حرام و تعلق به اعلیحضرت همایونی خواهد گرفت». مینوی اولاً توجه کرده که در این جمله فعل بی‌قرینه حذف شده و، به همین سبب، فعل «خواهد بود» را پس از واژه «حرام» به جمله افزوده است. ثانیاً پرسیده: «جانش چگونه حرام خواهد بود؟» در صفحه ۱۰۴، جمالزاده نوشته است: «من تنها چیزی که دارم قلب و فاپروری است لبریز از عشق و در دست من جز این سند پاره پاره نیست». مینوی زیر عبارت اخیر خط کشیده و به جمالزاده ایراد گرفته است که «چه مصراع‌های سستی را در میان نمایش شیلر گنجانده!»

جمالزاده داستان کوتاه «خانه به دوش» را در سال ۱۳۳۵ در مجله سخن (س ۷، صص ۷۹۳-۸۰۴) منتشر کرده و در جایی از داستان چنین نوشته است: «قلم بسیار توانایی لازم است تا بتواند از عهده شرح و بسط کیفیات حرکت و کوچ یک ایل برآید و نقداً بهتر است که به عجز خود اقرار نموده از توصیف آن همه عوالم شگفت و دلپذیر و از ترسیم و تصویر صدها و هزارها



مجتبی مینوی در میان سالی ↑





مناظر و چشم‌اندازهای کم‌نظیر که گاهی از فرط زیبایی انسان را دوچار بهت و حیرت و زمانی از شدت هولناکی دل هر مرد شجاع را می‌لرزاند صرف‌نظر نماییم». مینوی در کنار این سطرها نوشته است: «نویسنده قادر با دو سه جمله برگزیده یک دنیا خیال در ذهن خواننده برمی‌انگیزد که این همه عذرخواهی جای یک کلمه آن‌ها را نمی‌گیرد». کمی بعد، جمالزاده در ضمن داستانش این جمله را آورده است: «رشته سکوت را درید» (ص ۸۰۲). مینوی تذکر داده است که «رشته را نمی‌درند». چند غلط املائی هم از جمالزاده گرفته است و «قلیان» را به «غلیون»، «خُراک» را به «خوراک» و «خورجین» را به «خرجین» تصحیح کرده است.

این انتقادات جزئی البته موجب نشده است که مینوی اعتقاد و اعتماد خود را به نوشته‌های جمالزاده از دست بدهد و به خصوص طرز تلقی او از زبان فارسی و شیوه نگارش زنده و پویای او را، که درست نقطه مقابل نگرش پورداد در این باره است، تحسین نکند. جمالزاده دریکی از مقاله‌هایش نوشته است:

همچنان که از استعمال کلمات قلنبه‌فرنگی از قبیل «سوررئالیسم» و «تلویزیون» و «پزیکوآنالیز» و «پارلمانتریسم» ابا و امتناعی ندارم از استعمال کلمات و تعبیرات اصطلاحات عربی بسیاری که مانند «لاینقطع»، «متصل»، «علی‌الخصوص»، «کالعدم»، «مابقی»، «ماشاءالله»، «ان شاءالله»، «من حیث المجموع»، «کما هو حقه»، «وجه من الوجوه» و غیره و غیره جزء زبان ما گردیده و صدها سال است که از طرف بسیاری از هم‌وطنانم (به خصوص مردم با فضل و سواد) استعمال شده است و می‌شود ابا و امتناعی ندارم و حتی گاهی در استعمال آن‌ها تعمد به خرج می‌دهم که تا به گوش خوانندگان جوان هم برسد و محفوظ ذهن آن‌ها گردد. (یغمه ۱۳۴۰، ص ۶۸)

مینوی این سخنان جمالزاده را به دیده تأیید نگریسته و کنار آن‌ها با مداد قرمز نوشته است: «آفرین».

نویسنده و شاعر نامدار دیگری که با انتقاد مینوی مواجه شده محمدتقی بهار (ملک الشعرا) است. بهار در مقدمه تاریخ مختصر احزاب سیاسی، که جلد اول آن در سال ۱۳۲۳ منتشر شده، چنین نوشته است: «خواهند گفت: صولی وار، بهار از خویشتن سخن می گوید و خود را می ستاید» (ص ح). مینوی در حاشیه، با اشاره به ترکیب غریب «صولی وار»، چنین نوشته است:

در آن وقتی که مردم فاضل ایران عربی می خواندند و به نام صولی و کتاب او آشنا بودند بیهقی اگر می گفت «صولی وار» می شد محملی بر آن گذاشت. حالا بعد از نهصد سال کسی بیاید و در طهران در کتابی که به جهت عموم نوشته است (نه به جهت اهل فضل) تقلید بیهقی را در آورد بدون این که بداند صولی چکار کرده بود، بر ریشش باید خندید.

در یغما (۱۳۴۹، صص ۳۴۳-۳۴۵) نامه‌ای از بهار خطاب به دین شاه ایرانی، مؤلف سخنوران دوران پهلوی، منتشر شده که مینوی چند ایراد به آن گرفته است. در جایی از این نامه چنین می خوانیم: «اگر بتوانم همین کارهایی که وجهه همت ساخته ام پیش از وصول اجل محتوم به انجام رسانم [...] از زحمات خود راضی بوده و...» (ص ۳۴۴). مینوی واژه «را» را به «کارهایی» افزوده تا جمله بهار به اصطلاح روان تر شود. کلمه «زائچه» را هم که بهار به کار برده «غلط» دانسته است. در مورد کلمه «همگنان» نیز توضیح داده است که بهار آن را «به معنی غلط کلمه که عوام به کار می برند به کار برده است».

بعضی نوشته‌های دکتر محمد علی اسلامی ندوشن را هم مینوی به دقت می خوانده و ویرایش می کرده است. از آن جمله است داستان کوتاهی به نام «عروس» که اسلامی آن را در سخن (خرداد ۱۳۳۵، صص ۲۶۷-۲۷۵) منتشر کرده و در آن این جمله را آورده است: «به اولین چیزی که پی برد، این بود که الهیار پیر است» (ص ۲۷۰). مینوی آن را چنین تصحیح کرده است: «اولین چیزی که به آن پی برد...» در مقاله «یک سرنوشت ممتاز، که موضوع آن سرگذشت حسنک وزیر در تاریخ بیهقی است، دکتر اسلامی نوشته است: «خلیفه که نهانی کینه وزیر را در دل می پرورد، پس از مرگ محمود فرصتی می یابد که مجازات او را از مسعود بخواهد» (یغما ۱۳۳۸، ص ۹۵). مینوی در حاشیه به تلقی نادرست اسلامی از سخن بیهقی اشاره کرده و تذکر داده است: «ولی [خلیفه مجازات حسنک را از مسعود] نخواسته است. چند تن را راست کردند که از جانب خلیفه آمده اند و مسعود را وادار نمودند (بیهقی)». مینوی نقد و معرفی تمجید آمیز اسلامی ندوشن درباره رمان شوهر آهو خانم (یغما، ۱۳۴۰، ص ۵۲۵) را هم نپسندیده و کنارش نوشته است: «چقدر اغراق گویی!»

دکتر زهرا کیا (خانلری)، همسر دکتر پرویز ناتل خانلری، در سال ۱۳۴۱ فرهنگ واره‌ای منتشر کرده با عنوان راهنمای ادبیات فارسی، و در مقدمه آن چنین توضیحی آورده است: «مؤلف در این کتاب بیشتر جنبه تربیتی را در نظر گرفته است تا جنبه تحقیقی. یعنی نخواسته است کتابی بسازد که مورد مراجعه محققان باشد، بلکه...» (خانلری کیا)، زهرا (۱۳۴۱)، راهنمای ادبیات فارسی، تهران: ابن سینا، ص «ج». مینوی به تعریض در حاشیه نوشته است: «آیا محققان محتاج به مراجعه به کتاب شما خواهند بود». در صفحه ۳، مؤلف عنوان کتاب مشهور ابوریحان بیرونی را به این صورت آورده است: آثار الباقیه عن القرون الخالیه. مینوی «آثار» را غلط یافته و به «الآثار» تصحیح کرده است. در صفحه ۲۵ می خوانیم که «ابومنصور موفق بن علی هروی... الابنیه عن حقائق الادویه...» را در سال ۴۴۷ به زبان فارسی تألیف کرده و... مینوی زیر ۴۴۷ خط کشیده و در حاشیه توضیح داده است: «این تاریخ تحریر نسخه به خط اسدی است نه تاریخ تألیف اگرچه مؤلف معاصر با محرز بوده است». در همان صفحه، مینوی غلط مطبعی «ابونمید» را به «ابوالمؤید» تصحیح کرده و در برابر این دعوی مؤلف

که «ابوالمؤید بلخی اولین کسی است که قصهٔ یوسف و زلیخا را به پارسی منظوم ساخته» نوشته است: «دروغ است». در صفحات ۲۸ و ۳۰ نیز مؤلف باز عناوین کتاب‌های معروف الاخبار الطوال والادب الصغیر را از سری مبالاتی یا بی‌خبری «اخبار الطوال» و «ادب الصغیر» نوشته که مینوی هر دورا تصحیح کرده است. در صفحهٔ ۵۴ مینوی پیش از مدخل «انفعال» مدخل «انبان ملاقطب» را افزوده است، یعنی به نظر او این مدخل باید در این فرهنگ‌واره می‌آمده و نیامده است. در صفحهٔ ۶۳، مؤلف ذیل مدخل «بابا کوهی» چنین توضیحی آورده است: «ابوعبدالله علی. وفات ۴۴۲ - از عارفان و مرشدان قرن چهارم هجری. بابا کوهی پس از طی مراحل اولیهٔ سلوک در شیراز، به سفر پرداخت و در نیشابور به خدمت امام قشیری و شیخ ابوسعید ابی‌الحیر رسید، سپس به بغداد رفت و با منصور حلاج ملاقات کرد و از آن جا به شیراز مراجعت کرد و منزوی شد و در صومعه‌ای به عبادت پرداخت». عجب آن که مؤلف برای این سخنان بی‌مبنا و افسانه‌وار خود به «دیوان بابا کوهی، چاپ شیراز» استناد کرده است! مینوی در حاشیه تذکر داده است: «در آن تاریخ که بالاتر گفتم چنین شعرها که در دیوان آمده ممکن است؟» تقریباً سراسر کتاب زهرای خانلری را مینوی با همین دقت خوانده و ویرایش کرده است و بعضی جاها نیز عنان اختیار از کف داده و نتوانسته است عصبانیت خود را از بی‌مبالاتی مؤلف بروز ندهد. مثلاً در صفحهٔ ۷۷، ذیل مدخل «بیستون»، مؤلف این بیت را آورده است:

آواز تیشه امشب از بیستون نیامد شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد
مینوی کنارش نوشته: «چه شعر گندی». یا در صفحهٔ ۸۸، ذیل «تاریخ جهانگشا»، خانم خانلری مدعی شده است که نویسندهٔ آن «به سراسر قلمرو مغول سفر کرده». مینوی در حاشیه علامت سؤال گذاشته. ضمناً تاریخ جهانگشا را که اصلاً در لیدن چاپ شده زهرای خانلری «چاپ تهران» دانسته است! مینوی خشم خود را از این اطلاع نادرست، آن هم در کتابی که عنوان راهنما و فرهنگ دارد، فقط با یک کلمه در حاشیه نشان داده است: «دیوانه!»

این‌ها که آوردم فقط بخش کوچکی از یادداشت‌ها و تذکرات ویرایشی مینوی در حواشی کتاب‌ها و مجلات کتابخانهٔ اوست. امیدوارم در آینده بتوانم مجموعهٔ این حواشی را استخراج کنم و به شکلی مدوّن و مرتّب به نظر علاقه‌مندان برسانم.



